

بسم الله الرحمن الرحيم

فقه بورس و اوراق بهادار ۳

استاد عندلیبی - ۹۸/۸/۲۲

دلیل سوم: قاعده تفویض

دلیل این قاعده روایاتی است که در جلسه قبل بیان شد.

بررسی سندی روایات

روایات این قاعده از حیث سند بررسی شد و نتیجه گرفتیم که روایت سماعه و ابی بصیر از حیث سند اشکالی ندارند.

برای تکمیل بحث سندی اضافه می‌کنیم که:

بر فرض که بگوییم عثمان بن عیسی مثل سایر واقفیه مورد اعتماد نیست یعنی ثقة نیست، می‌گوییم با توجه به روایاتی که در این زمینه داریم حدود ۴ روایت است که راوین متفاوتی دارند پس می‌شود نتیجه گرفت که مستفیضه محسوب می‌شوند فلذا این مفاد موثوق الصدور است یعنی اطمینان به صدور این مفاد از امام داریم.

بررسی دلالتی روایات

مفاد قاعده تفویض این است که خداوند تمام کارهای مومنین را به خودشان واگذار کرده اند به جز اینکه حق ندارد در انجام این کارها که به آنها واگذار شده است، خودشان را ذلیل کنند.

به طور مثال: درخواست از دیگران اشکالی ندارد همانطور که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نیز از کسانی که از مکه برمی‌گشتند آب زمزم به عنوان هدیه طلب می‌کردند، ولی این درخواست یک شرط دارد و آن این است که موجب ذلت مومن نشود یعنی گدایی نکند. این روایات شبیه روایاتی است که در اصول کافی در باب تفویض امور دین به پیامبر، آمده است - که در بین شان روایت صحیح نیز می‌باشد - که در آنجا روایت شده است که خداوند تنها خمر را حرام کرده است ولی پیامبر تمام مسکرات را حرام فرمودند یا اینکه نماز ظهر و عصر و عشاء در ابتدا ۲ رکعت از طرف خدا تشریح شد ولی پیامبر دو رکعت به آنها اضافه کردند.^۳ فلذا معنای آن روایات این است که خداوند تشریح امور دینش را به پیامبرش واگذار کرد.^۴

این روایات تفویض به مؤمن نیز شبیه آن روایات است و دلالت دارد که خداوند کارهای مؤمن را به خود او واگذار کرده است - نه امر دین را - و مؤمن آزاد است که در امور زندگی و آنچه مربوط به معاشش می‌باشد، هر کاری انجام دهد مثلاً می‌تواند هر شغلی انتخاب کند و...

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۶۵

۲. الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۱؛ ص ۲۶۷: ۷- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص دِيَةَ الْعَيْنِ وَ دِيَةَ النَّفْسِ وَ حَرَّمَ التَّبِيدَ وَ كُلَّ مُسْكِرٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ جَاءَ فِيهِ شَيْءٌ قَالَ نَعَمْ لِيَعْلَمَ مَنْ يُطِيعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَعْتَصِبُهُ.

۳. حدیث چهارم باب.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۱؛ ص ۲۶۵: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الثَّوْحِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَبَ نَبِيِّهِ عَلِيَّ مَحَبَّتِهِ فَقَالَ وَ إِنَّكَ لَعَلِي خُلِقْتَ عَظِيمٌ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ ...

ولی تنها باید یک خط قرمز را رعایت کند و آن اینکه موجب ذلتش نشود.

تطبیق بر مقام

مقدمه اول: این روایات دلالت دارند که امور مربوط به معاش و زندگی روزمره مؤمن به خود او واگذار شده است و او درانتخاب شیوه زندگی تنها یک خط قرمز دارد.

مقدمه دوم: مؤمنین شغل‌های مختلفی ایجاد کرده‌اند و از آن درآمد کسب می‌کنند مثل قافله داری، مغازه داری، مضاربه و

مقدمه سوم: یکی از اموری که مومنین برای امرار معاش تأسیس کرده‌اند، سازمان بورس و شخصیت‌های حقوقی مشابه همچون بانک یا صندوق قرض الحسنه می‌باشد، که از این طریق و معامله با آن‌ها درآمد کسب می‌کند.

مقدمه چهارم: این روایات در مقام بیان بوده‌اند فلذا در ابتدا به صورت عام تمام امور مربوط به معاش را به مؤمن واگذار کرده و سپس قید آن را هم بیان کرده است که منجر به ذلت نشود، فلذا روایت شامل تمام کارها می‌شود و می‌فهماند که مؤمن برای هر نیازی که دارد، راه حلش به خودش واگذار شده است.

نتیجه: با توجه به اینکه این روایات دلالت داشتند که تأسیس بورس بانواعه - بورس کالا، فرابورس و ... - در اختیار مؤمنین است و اشکالی ندارد که از راه‌های جدید درآمد کسب کنند، پس این راه هم چون مشتمل بر ذلت نیست، مشروع است.

فلذا مشروعیت بورس و هر شخصیت حقوقی دیگر که مرتبط با زندگی روزمره باشد، توسط این قاعده‌ی مستفاد از روایات اثبات می‌شود.

نکته: ما در این دلیل دیگر کاری به سیره و بنای عقلاء نداریم و این دلیل لفظی است فلذا دلالت دارد که حتی قبل از شکل‌گیری سیره عقلاء، اگر مؤمنی برای اولین بار فکری برای امرار معاش به ذهنش رسید و ذلیلانه نبود، این دلیل مشروعیت آن شیوه را اثبات می‌کند.

اشکال اول

اگر شما بخواهید از یک طرف بگویید که ما دلیل عام داریم که امور معاش مؤمن به خود او واگذار شده است و از طرفی دیگر با توجه به اوامر تحریمی و وجوبی بسیاری که در مورد امور معاش انسان وارد شده است و مشخص کرده‌اند که چه سخنان و رفتارهایی حرام است و چه کارهایی لازم و واجب است، بخواهید بگویید که این امور از تحت آن عام خارج شده‌اند و تخصیص خورده‌اند و به خود مؤمن واگذار نشده‌اند، لازمه‌ی این دو تخصیص اکثر است که قبیح می‌باشد.

مثل اینکه به شما بگویند که این ۱۰۰ نفر را باید اکرام کنید و سپس ۸۰ نفر شان را تک تک استثناء کنند، این کار قبیح است زیرا متکلم حکیم و عاقل این چنین حرف نمی‌زند.

پس تطبیق این اشکال نتیجه این می‌شود که تخصیص اکثر لازم می‌آید فلذا معلوم می‌شود که مراد از این روایات این معنا که مؤمن در تمام امور معاش خود آزاد است، نمی‌باشد.

جواب

برای اینکه تخصیص اکثر لازم نیاید می‌گوییم که این استثنائات همگی با یک عنوان عام از تحت عموم دلیل عام، خارج شده‌اند و دلیل ما تنها یک تخصیص خورده است.

اشکال بر این جواب

اولاً: در ادله ما عنوان عامی نداریم که با آن تمام محرمات را خارج کنیم بلکه عناوین متفاوتی وجود دارد و شارع مستقلاً تک تک

محرمات را حرام کرده است و اگر شما مقصودتان عنوان عام انتزاعی است، جوابش این است که برای از بین بردن قبح تخصیص اکثر، ساختن عنوان عام انتزاعی فایده ای ندارد زیرا که اگر فایده داشت در تمام موارد که اشکال می شود تخصیص اکثر است، یک عنوان عام انتزاعی می ساختیم و از اشکال فرار می کردیم و دیگر موردی برای تخصیص اکثر باقی نمی ماند.

ناباً: حتی اگر فرض کنیم در جایی با عنوان عام، اکثریت افراد را از تحت عام خارج کنند و با عنوان عام، تخصیص بزنند، باز در آنجا تخصیص اکثر است و قبیح می باشد و این عنوان عام فایده ای ندارد زیرا که وقتی دلیل عام باشد چون دلیل ناظر به افراد است و تمام افراد را شامل شده است، حال وقتی دلیل تخصیص می خورد این اخراج، اخراج افراد است ولو با عنوان عام باشد ولی باز چون ناظر به افراد است، اخراج افراد محسوب می شود فلذا اگر اکثر افراد خارج شوند، تخصیص اکثر است و قبیح.

ولی این بیان در باب مطلق و مقید نمی آید چون وقتی دلیل اطلاق دارد یعنی حکم روی طبیعت رفته است و ناظر به افراد نیست حال وقتی این دلیل قید بخورد، این قید جزء الموضوع می شود و هر دو با هم - طبیعت مقیده - می شود موضوع، فلذا وقتی با یک عنوان عامی، قیدی برای اطلاق بیان می شود، تخصیص اکثر لازم نمی آید چون اصلاً قید ناظر به افراد نیست و کاری ندارد با این قید افراد کمی خارج می شوند یا افراد زیاد بلکه تنها با این قید، طبیعت مطلقه را مقید کرده است و موضوع را طبیعت مقیده قرار داده است و تطبیق موضوع بر مصادیق کاری به متکلم ندارد، به طور مثال متکلم می گوید: «اکرم العالم» که در اینجا این دلیل مطلق است و تمام موضوع طبیعت عالم است و سپس این عنوان مطلق را مقید می کند به «لا تکرّم الفاسق من العلماء» نتیجه می شود «اکرم العالم الغیر الفاسق» حال که موضوع شد «عالم عادل» دیگر برای متکلم فرقی ندارد که مصادیق این عالم عادل چه مقدار است و حتی اگر تنها تعداد کمی عالم عادل باقی بمانند، تخصیص اکثر لازم نمی آید که قبیح باشد، بلکه تنها طبیعت مقیده موضوع شده است.

فلذا می گوئیم هر چند در باب اطلاق و تقیید عنوان عام کارگشاست ولی این مطلب در باب عام و خاص نمی آید.

نکته: در زمانی که دلیل عامی داریم و تخصیصی برای آن بیان می شود، اگر این تخصیص به خود «کل» بخورد، تخصیص اصطلاحی است^۱ و نباید تخصیص اکثر باشد ولو با یک عنوان عام ولی اگر این تخصیص به مدخول بخورد و نتیجه را ضیق کند، در اینجا تخصیص اصطلاحی نیست بلکه همان تقیید است مثلاً بگوید «اکرم کل عالم» و سپس بگوید «لا تکرّم العالم الفاسق» می گوئیم اینجا چون مربوط به مدخول کل است، تقیید می شود فلذا اگر هم افراد زیادی در نتیجه اخراج شوند، تخصیص اکثر لازم نمی آید.

نکته: در قبح تخصیص اکثر، تدریجیت بیان مخصصات سودی ندارد چون این مخصصات در مقام اثبات هستند و متکلم که می داند تنها افراد کمی تحت عام در نهایت باقی می ماند، می توانست از ابتدا به صورتی دیگر مطلب را بیان کند، پس تدریجیت بیان احکام نمی تواند اشکال تخصیص اکثر را حل کند.

نتیجه: پس تطبیق این اشکال نتیجه این می شود که تخصیص اکثر لازم می آید فلذا معلوم می شود که مراد از این روایات، تفویض تمام امور مربوط به معاش به خود مؤمن، نیست.

اشکال دوم

این مطلب را هم می توانیم به عنوان اشکال دیگری بر دلالت این احادیث بر تفویض تمام امور مربوط به معاش به خود مؤمنین ذکر کنیم و

۱. یعنی بگوید اکرام کن همه علما را غیر از این علمای فاسق.

هم می‌توانیم در تکمیل اشکال قبلی ذکر کنیم ولی ذکر مستقل آن بهتر است، فلذا می‌گوییم:

این روایات در زمینه‌ای وارد شده‌اند که متشرعه می‌داند شارع در این موارد هم امر تحریمی دارد و هم امر وجوبی یعنی در ارتکاز متشرعه بوده است که در این موارد که این روایات پیرامون آن‌ها وارد شده است، شارع محرمات و واجباتی دارد، زیرا که برای متشرعه واضح بوده است که شارع در امور مربوط به معاش هم محرمات و واجباتی دارد مثل اینکه سخن گفتن که یکی از امور مربوط به معاش است محرماتی مثل دروغ و غیبت و فحش و... دارد، همچنین در سایر امور هم دستورات الزامی شارع وجود دارد.

پس با توجه به این مرتکز متشرعه معنای این روایات این می‌شود که شما در حیطة شرع و طبق مقررات شرعی، آزاد هستید که هر کدام از گزینه‌های موجود را انتخاب کنید ولی معنای روایات این نیست که شما کلاً آزاد هستید و این آزادی حتی قید مشروع هم ندارد بلکه یعنی در محدوده‌ای که شرع دستور الزامی نداده است شما آزاد هستید و همین مقدار به شما تفویض (واگذار) شده است.

البته یک عنوان ثانوی هم در این روایات بر این آزادی محدود قرار می‌دهد و آن این است که آن کار و گزینه‌ای که انتخاب می‌کنید ذلت آور نباشد یعنی علاوه بر اینکه طبق مقررات شرعی است، ذلت آور هم نیست.

پس این دلیل دلالت ندارد که بورس طبق مقررات شرعی است یا نه، مشروعیت دارد یا نه و نسبت به این مطلب ساکت است، فلذا دلیل سوم نمی‌تواند دلیل مشروعیت بورس قرار گیرد.

پس مدلول این روایات مخصوصاً با توجه به این که قید مؤمن در روایت ذکر شده است این است که «تمامی انسان‌ها در حیطة مقررات شرع قرار دارند و کسی حق تخلف از الزامات شرعی را ندارد ولی در این محدوده، انسان‌ها آزاد هستند که گزینه‌های مختلفی را انتخاب کنند ولی باز مؤمن آزادی‌اش از کافر محدودتر می‌شود چون طبق این روایات مؤمن حق ندارد که خودش را ذلیل کند ولی کافر چون احترامی ندارد فلذا اگر در این محدوده شرع، امری را انتخاب کرد که ذلیل بشود، اشکالی ندارد.»

نتیجه: طبق این ارتکاز متشرعه، چه تخصیص اکثر لازم بیاید یا نیاید، این روایات نمی‌توانند دلالت بر آزادی مطلق کنند، بنا بر این شامل تأسیس بورس که نمی‌دانم حکم شرعی در حق آن چیست، نمی‌شود.

یا اینکه حداقل می‌گوییم چون شک در مشروعیت بورس داریم، نمی‌دانیم بورس هم از مصادیق موضوع این روایات می‌باشد یا خیر فلذا برای ما شبهه مصداقیه پیش می‌آید پس نمی‌توان به این قاعده تمسک کرد.

دلیل سوم: عدم تضييع حق هر فردی

متأسفانه با این که این قاعده بسیار مهم و راه‌گشاست ولی در کلمات فقهاء کمتر متعرض این قاعده شده‌اند، یکی از مشکلاتی که با این قاعده می‌توان حل کرد، بحث اسناد رسمی کشور است که علماء می‌فرمایند این اسناد حجیت شرعی ندارد و باید بینه و... اقامه شود و قاضی نمی‌توان طبق آن حکم کند مگر زمانی که موجب علم قاضی شود، حال اگر این قاعده را اثبات کنیم، می‌توانیم بگوییم که سندهای محضری رایج نیز، حجت هستند.

مستندات روایی این قاعده

روایات متعددی در ابواب مختلفی مثل دیه، شهادت و وصیت و در زمینه‌های مختلف داریم که دلالت بر این قاعده دارند که بعضی از آنها به شرح زیر می‌باشند:

روایت اول:

حدیث سوم در کتاب وسایل الشیعه، کتاب الوصایا، باب ۲۰، حدیث ۳:

محمد بن یعقوب عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حماد عن الحلبي و محمد بن مسلم عن أبي عبد الله ع قال:

سَأَلَتْهُ هَلْ تَجُوزُ شَهَادَةُ أَهْلِ مِلَّةٍ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ قَالَ نَعَمْ إِذَا لَمْ يُوجَدْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ جَازَتْ شَهَادَةُ غَيْرِهِمْ إِنَّهُ لَا يَصْلَحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ.

سند این روایت خیلی محکم و درست است، فلذا از حیث سندی خوب است؛ علاوه بر اینکه همین روایت را مرحوم صدوق در الفقیه باسناده عن عبیدالله بن علی الحلّبی نقل کرده است، پس هم مرحوم کلینی با این سند روایت را آورده است و هم مرحوم صدوق با سند صحیح اعلائی در الفقیه این روایت را ذکر کرده است.

خلاصه معنای روایت: آیا جایز است که کافر شهادت برای مسلمان بدهد یا مثلاً مسیحی برای یهودی شهادت بدهد؟ حضرت می‌فرمایند: بله اگر از اهل ملت خودش کسی نباشد، این کار جایز است زیرا که اگر این شهادت قبول نشود حق این شخص از بین می‌رود.

کبرای کلی در این روایت، این جمله است: « إِنَّهُ لَا يَصْلَحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ »

البته ممکن است آن شاهد دروغ بگوید ولی در این موارد می‌فرمایند که اقل و اکثری است یعنی: قبول شهادت غیر مؤمن تشریح شده است، با اینکه چه بسا ممکن است دروغ بگوید و حقی را ضایع کند ولی آن حقی که در اثر عدم قبول شهادت او و عدم تشریح این حکم، ضایع می‌شود، بیشتر است.

روایت دوم:

عمد العمی خطأ و ديه از مال خودش پرداخت می‌شود، اگر مالی نداشت از بیت المال دیه‌اش را می‌پردازند، وَا لَا يَبْطُلُ حَقُّ أَمْرٍ مُسْلِمٍ. چون حق کسی نباید تضییع بشود، حال که مال ندارد تشریح شده است که از بیت المال پرداخت بشود. در باب دیه اعمی در کتاب قصاص النفس:

۳

این روایت نیز معتبر است چون موثقه ابو عبیده است

روایت قبلی در مقام اثبات و حجیت امارات است ولی این روایت در مورد اصل تشریح حکم ثبوتی است.

البته در این روایت یکی از روایات عمار ساباطی ذکر شده است که اختلاف در مورد او شده ولی مشهور و معروف وثاقت اوست هر چند شیخ در جایی آن‌هم به صورت اشتباه او را تضعیف کرده است.

روایت سوم:

در باب شهادت از روی شهادت، در کتاب الغیبة شیخ طوسی، ظاهراً در حالت محمد بن علی شلمغانی آمده است: از نائب امام زمان در مورد کتاب او می‌پرسند، جواب می‌دهند که همه اش درست است مگر ۲ یا ۳ روایت.

۵

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۹؛ ص ۳۱۰

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص: ۴۷

۳. وسائل الشیعة؛ ج ۲۹؛ ص ۸۹: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَجُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَّارِ السَّابِاطِيِّ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ أَعْمِي فَقَالَ إِنَّ عَمَدَ الْأَعْمِيِّ مِثْلَ الْحَطِطِ هَذَا فِيهِ الدِّيَةُ فِي مَالِهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَالْدِّيَةُ عَلَيَّ الْإِمَامَ وَلَا يَبْطُلُ حَقُّ أَمْرٍ مُسْلِمٍ.

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجُوبٍ وَكَذَلِكَ الصَّدُوقُ

۴. الغیبة (للطوسی) / کتاب الغیبة للحجة، النص، ص: ۴۰۹

۵. همان که به خاطر حسادتی که داشت، منحرف شد.

در آن کتاب (کتاب شلمغانی) روایتی است به این مضمون که اگر کسی یک شاهد دارد و با این یک شاهد به حقیقت نمی‌رسد، امام می‌فرماید که اگر شما می‌دانید که حق او ضایع می‌شود، با اینکه شما ندیده‌اید می‌توانید طبق شهادت همان شاهد اول شهادت بدهید، تا حق آن مسلمان ضایع نشود.

البته دو نفر از قدمای ما فرموده‌اند که یکی از روایات کذب شلمغانی که در کتابش آورده است همین روایت است. البته این سخن، نظر خودشان است و برای ما حجت نیست.

آنها بر اساس مضمون روایت چنین مطلبی را بیان کرده‌اند در حالی که این مضمون در روایات معتبری دیگری نیز آمده است و ربطی به شلمغانی ندارد.

پس این مضمون در سه باب وارد شده است و حتی صحیحه حلبی را علاوه بر کلینی نقل کرده است و هم صدوق نقل کرده است، مرحوم شیخ به اسنادش عن علی ابن ابراهیم این روایت را نقل می‌کند. کلینی هم از حلبی و هم از محمد بن مسلم نقل کرده است.

روایت چهارم:

موثقه سماعه:

وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ شَهَادَةِ أَهْلِ الذِّمَّةِ فَقَالَ لَا تَجُوزُ إِلَّا عَلَيَّ أَهْلَ مِلَّتِهِمْ فَإِنْ لَمْ يُوْجَدْ غَيْرُهُمْ جَازَتْ شَهَادَتُهُمْ عَلَيَّ الْوَصِيَّةَ لِأَنَّهُ لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ.

روایت پنجم:

صحیحه ضریس کناسی:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ ابْنِ مَجْزُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ ضُرَيْسِ الْكُنَّاسِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ شَهَادَةِ أَهْلِ الْمَلِكِ هَلْ تَجُوزُ عَلَيَّ رَجُلٍ مُسْلِمٍ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ فَقَالَ لَا إِلَّا أَنْ لَا يُوْجَدْ فِي تِلْكَ الْحَالِ غَيْرُهُمْ وَإِنْ لَمْ يُوْجَدْ غَيْرُهُمْ جَازَتْ شَهَادَتُهُمْ فِي الْوَصِيَّةِ لِأَنَّهُ لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَمْرِي مُسْلِمٍ وَلَا تَبْطُلُ وَصِيَّتُهُ.

پس روایات متعددی وارد شده است که دال بر قاعده عدم تضييع حق مؤمن است.

تقریب استدلال:

برای اینکه حق احدی ضایع نشود، شارع مقدس احکامی را می‌تواند جایز یا صحیح بداند یا لازم بداند. فلذا این روایات نافی نیستند بلکه مشرّع است.

مثلاً شهادتی که جایز نیست را جایز می‌کند یا دیه‌ای که بر گردن بیت المال نبوده است را به گردن بیت المال قرار می‌دهد.

۱. الغيبة (للطوسي) / کتاب الغيبة للحجة؛ النص؛ ص ۴۰۹: وَأَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهٍ أَنَّهُمَا قَالَا مِمَّا أَخْطَأَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فِي الْمَذْهَبِ فِي بَابِ الشَّهَادَةِ أَنَّهُ رَوَى عَنِ الْعَالِمِ ع أَنَّهُ قَالَ إِذَا كَانَ لِأَخِيكَ الْمُؤْمِنِ عَلَيَّ رَجُلٌ حَقٌّ فَدَفَعَهُ [عَنْهُ] وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ الْبَيْتَةِ عَلَيْهِ إِلَّا شَاهِدٌ وَاحِدٌ وَ كَانَ الشَّاهِدُ ثَقَّةً رَجَعْتَ إِلَيَّ الشَّاهِدِ فَسَأَلْتُهُ عَنْ شَهَادَتِهِ فَإِذَا أَقَامَهَا عِنْدَكَ شَهِدْتَ مَعَهُ عِنْدَ الْحَاكِمِ عَلَيَّ مِثْلَ مَا يَشْهَدُهُ عِنْدَهُ لِئَلَّا يَتَوَيَّ حَقَّ أَمْرِي مُسْلِمٍ.

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۱۹؛ ص ۳۱۱

۳. وسائل الشیعة؛ ج ۱۹؛ ص ۳۰۹

مثال دیگر در زمان خود ما این است که اگر شارع این اسناد رسمی را معتبر نداند، حقوق بسیاری از مردم ضایع می‌شود، زیرا هر کسی ادعا می‌کند این خانه مال من است.

پس ملاک قاعده این شد که: در جایی که اگر شارع چنین چیزی را مشروع نکند، حق ضایع می‌شود، فلذا شارع آن چیز را جایز می‌کند یا لازم می‌کند.

حال می‌گوییم در زمان ما در مورد شخصیت حقوقی این چنین است، یعنی در زمان حاضر که شخصیت‌های حقوقی شکل گرفته‌اند و در زندگی روزمره به گونه‌ای رواج یافته است که اگر شارع آن را مشروع نداند بسیاری از حقوق مردم ضایع می‌شود.

البته باید توجه داشت که این دلیل اجازه تأسیس نمی‌دهد ولی می‌گوید بعد از اینکه شخصیت حقوقی در کشور ایجاد شد و رواج پیدا کرد چون اگر در این شرایط این شخصیت‌ها معتبر نباشند، حق‌های بسیاری تضییع می‌شود، شارع این‌ها را مشروع می‌کند.

مردم در ابتدا به خاطر غفلت و یا هر دلیل دیگری با شخصیت‌های حقوقی وارد معامله شده‌اند و درگیر شده‌اند و اگر الان بخواهیم جلوی این معاملات را بگیریم و بگوییم شخصیت حقوقی مشروع نیست، بسیاری از مردم حقوق‌شان ضایع می‌شود.

خود بورس نیز همین گونه است که اگر مشروع نباشد، خیلی حقوق مردم ضایع می‌شود.

پس این دلیل چون مشرّع است و جنبه اثباتی دارد: چیزهایی که فی‌نفسه جایز نیست با این دلیل مشروع می‌شوند.

پس این قاعده یکی از راه‌های اثبات مشروعیت شخصیت‌های حقوقی می‌باشد ولی با این دلیل نمی‌توان مجوز برای توسعه شخصیت‌های حقوقی را اثبات کرد بلکه مسئولین می‌بایست که تلاش کنند که در صورت امکان، جایگزین درست کنند.

حال که این چیز در این زمان و در این شرایط، مشروع شد، سایر افراد نیز می‌توانند با آن وارد معامله بشوند، به عبارت دیگر: آن تضییع حق سبب ایجاد این شخصیت شد، حال که ایجاد شد، دیگر بعد از امضای شارع (به خاطر این عنوان ثانویه عدم تضییع حقوق دیگران) در حق همه معتبر می‌شود، پس اولاً شارع قائل به وجود شخصیت حقوقی و اعتباری شد و ثانیاً وقتی این شخصیت را موجود دانست فلذا دیگران هم

می‌توانند با آن وارد معامله بشوند.

شبهه

این قاعده کلی نیست یعنی اینگونه نیست که هر جا در اثر مشروع نبودن چیزی، حقوق افراد ضایع می‌شود، شارع آن مورد را مشروع کند بلکه موردی می‌باشند و تنها در مواردی مثل شهادت از روی شهادت و دیه که منصوص هستند، این قاعده جاری می‌شود.

جواب

این مثال‌ها مورد روایات هستند ولی ما به ذیل روایت تمسک می‌کنیم زیرا در ذیل روایات، قاعده را به صورت عام بیان کرده است.

نتیجه: این قاعده به نظر تمام می‌آید و اشکالی در این قاعده وجود ندارد، پس با این قاعده «بورس» مشروع می‌شود.